



مبارز شهید محمد علی عالم زاده
حرجندی از گروه نبرد

به یاد « محمد علی عالم زاده »

ناصر پایدار

دیدم، دیدم، دیدم!! آنچه را سال ها آرزو می کردیم بالاخره با چشم خویش دیدم!! این ها کلمات مقطعی بود که دو روز پیش از قیام بهمن سال ۵۷، بسیار نفس زنان، پرشور، با احساس و در میان دنیائی شادی و امید بر زبانش جاری می شد. از راه سوار بر موتور به دنبال اجرای چند قرار تشکیلاتی، به خانه تیمی می آمد. وقتی سراسیمه از او پرسیدم که چه دیده است؟ پاسخش با همان طنین و شور و هیجان این بود که تفنگ را در دست « توده ها» دیده است. همان تفنگی که چند صبحی این سوتر در سپیده دمان سیاه و دیجور روز ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ در دست کسانی از همان « توده » با فرمان آتش وحوش دینی دولتمرد سرمایه داری، قلب پاک و پرطپش او را نشانه رفت!

رسم احزاب و سازمان های « چپ » این است که در بزرگداشت خاطره یاران جانبافته، کارنامه مشعش جانبازی ها، ایثارگری ها، کاردانی ها، مقاومت ها و در یک کلام فضایل انقلابی آنها را بر زبان یا قلم رانند. آنان این کار خویش را یادآوری خاطره انقلابیون جانبافته نام می نهند اما واقعیت این است که می کوشند تا مردن آدم ها را نیز همسان زنده بودن آنان وسیله ای برای شوکت شأن و تبلیغ نام حزب یا گروه کنند. نوشته چند سطر از این مقال نیست و پای بند چنین سنتی نمی باشد. کلماتی که در بالا آوردم یاد خاطره ای از رفیق شجاع کمونیست « محمد علی عالم زاده» است. او نه فقط جان خویش که جان تمامی خانواده ۱۰ نفری خود از برادران و خواهران و همسر تا طفل تولد نیافته

اش را به سنگر جنگ با رژیم های درنده سلطنتی و اسلامی سرمایه داری سپرد و از دست هشت. اما خونمایه کلام اینجا نه شهید پرستی، شهید فروشی و تجارت خون شهیدان و نه حتی یاد جانبازی های بی دریغ این رفیق که رجوع به خاطره مشترک وارونه بینی هائی است که در دل طوفان فداکاریها، صداقت ها و جانبازیها جریان داشت. بازگونه انگاریهائی که نه خاص ما، نه خاص چپ آن روز ایران و دنیا، بلکه حدیث فکر و پراتیک و پیکار چپ و توده های کارگر در طول سالیان دراز در سراسر جهان بوده است و امروز نیز هست.

اگر از گذشته های دورتر چشم پوشیم و فقط شروع دهه ۵۰ تا روز گفتن عبارات فوق را در نظر گیریم باز هم ۷ سال می گذشت که کل فکر و زندگی و مبارزه و هست و نیست ما هموارسازی راهی بود که از درون آن شاهد خیزش مسلح توده های عاصی علیه رژیم شاه و قدرت سیاسی روز بورژوازی باشیم. پیداست که برای حصول آرمان هائی عظیم و انسانی مبارزه می کردیم. خواستار برپائی جامعه و جهانی بودیم که در آن استثمار، نابرابری، ستمکشی، گرسنگی، آوارگی، فقر، دیکتاتوری، خفقان، تحقیر آدمها و تبعیضات ناروای اجتماعی به طور کامل از بین رفته باشد. سعی در فریب خود و دیگران هم نداشتیم. در تدارک پیشمرگه کردن توده های کارگر با هدف نشستن در ماشین دولتی سرمایه نبودیم، از دفتر و دستک های حزبی و صدرنشینی تحزب مآبانه، کم یا بیش بیزاری داشتیم. به جای این دکانداری ها، با همه توانائی و کل قدرت فکری راه مبارزه مؤثرتر را می جستیم و این راه را به همان گونه که می یافتیم، می رفتیم. در این میان چیزی که در محاسبات روز ما جای چندانى احراز نمی کرد این بود که فضای خالی بدون مرز میان مبارزه روز، ایده قیام « توده ها » و آرمانهای پرشکوه تاریخی و انسانی که برایش می جنگیدیم، چگونه، با کدام پراتیک سیاسی و کدامین سوخت و سازهای اجتماعی پر خواهد شد؟ کمونیسیم، جامعه بدون طبقات و دولت و استثمار طبقاتی چگونه معماری می گردد؟ خشت، خشت آن چسان به هم جوش می خورد؟ از سرمایه داری چه شناختی داریم. آن را چگونه کالبدشکافی می کنیم. معنی از بین رفتنش را چه می دانیم. راه امحاء آن را چه می بینیم؟ جنبشی که قرار است این نظام را نابود سازد چگونه می روید و می بالد، از کدامین مارپیچ ها و فراز و فرودها عبور می کند؟ از دل کدام پروسه، ظرفیت محو جامعه موجود و استقرار جهان موعود را پیدا خواهد کرد. ما با این جنبش چه رابطه ای داریم و در جهتگیری و رشد و آگاهی و سازمانیابی آن چه کاری انجام می دهیم. وقتی که ایده « قیام توده های مسلح » را با همه شور بر زبان می رانیم و برای طلوعش می کوشیم به کدام « توده ها » نظر داریم و مفصلبندی این قیام و آن جنبش را چگونه می بینیم؟ نفس طغیان قهرآمیز « توده ای » چه تقدسی دارد و از کجا معلوم که به جای چیدن خشت جامعه آتی، هیزم خشک و رایگان اشتعال جهنم حاضر نشود.

این سوالات یا دنیای سوالات مشابه در آن زمان اگر هم به محاسبات ما راهی می جست، ضربه سختی برای گرفتن جواب بر فکر و پراتیک روزمان وارد نمی نمود. به جای تلاقی

جدی با این پرسش ها و پاسخها در پیچ و خم باورهای مکتبی و پراگماتیسم میلیتانت سوسیال خلقی چرخ می خوردیم. از جنبش کارگری، خیزش قهرآمیز، سرنگونی رژیم، انقلاب، نابودی سرمایه داری، استقرار سوسیالیسم، تبلیغ قهر میان کارگران، آمادگی بدون هیچ قید و شرط خویش برای بی دریغ ترین فداکاری ها و جانبازی ها می گفتیم و همین ها را جایگزین پراتیک آگاه مارکسی و چالش تناقضات یا کاستی های بالا می کردیم. در قعر چنین فضائی عروج قهرآلود توده های عاصی کارگر و فرودست بزرگترین انتظار ما را می ساخت و در روزهای بهمن سال ۵۷ وقتی که خیل انسان های شورشی را آماده گرفتن سلاح می دیدیم، به رغم رویت آوار هولناک توهم ها، به رغم تجارب تلخ درس آموز همان روزها، به رغم مشاهده رخساره های زشت بورژوازی فاشیست دینی سوار بر موج قهر توده ها، به رغم آزمون عینی عواقب وارونه پنداری ها،

باز هم سر از پای نمی شناختیم و فریاد « دیدیم، دیدیم، بالاخره دیدیم » سر می دادیم!!
زمان به سرعت باد گذشت. توده های عظیم کارگری که هفت سال تمام در انتظار توسل آنها به قهر بودیم و نفس خیزش قهرآمیز آنها ولو با سر عاریتی بورژوازی، ولو بدون زادراه شناخت و پراتیک ضد سرمایه داری را طلوع فجر رستاخیز می پنداشتیم، بالاخره قیام کردند، مسلح شدند، به تمامی پادگان ها و دژهای نظامی یکی از دردمندترین دیکتاتوری های تاریخ سرمایه داری یورش بردند، ساختار قدرت قهر پلیسی حاکم را در هم شکستند، رژیم شاه را سرنگون کردند. تمامی این کارها را همان توده های کارگر انجام دادند، کارهایی که باید حتماً، حتماً و به طور قطع انجام می دادند، اما قادر به گذاشتن هیچ سنگی بر روی سنگ برای برپائی هیچ سنگری در هیچ زمینه ای علیه اساس بردگی مزدی نشدند، هیچ سنگری برای هیچ میزان تعرض به پایه های قدرت سرمایه نساختند، موفق به تدارک حداقل مقاومت در مقابل حمام خونها و تهاجمات هار حاکمان نوظهور سرمایه داری نگردیدند، همه اینها پیشکش! در سطحی نه چندان محدود، زیر فشار توهم و ناآگاهی به خدم و حشم حاکمان حمام خون سالار تازه پای سرمایه علیه طبقه خود، علیه تداوم پالنده جنبش اعتراضی و اعتصابی وسیع سال های پیش تر خود، علیه جنبش طبقاتی خویش و علیه فعالین این جنبش تبدیل شدند. خیل اشرازی که بدنه « سپاه پاسداران » را ساختند، توده قداره بندانی که استخوانبندی « بسیج » را پر کردند، مزدورانی که در « کمیته » ها سازمان یافتند، جمعیتی که عمده و اکثره نهادهای امنیتی و پلیسی و نظامی دیگر شدند، به طور معمول نازپروردگان خانواده های متنع سرمایه دار نبودند، از مریخ نیز به زمین هبوط نمی کردند. بیشتر آنها را جوانان خانواده های کارگری و لومپن پرولتاریای عقب مانده شرور تشکیل می داد. اینان بودند که سر بورژوازی بر تن، کینه ناشی از استثمار شونده و ستمکشی کارگری اما نه ضد کار مزدی بلکه بورژوا فاشیستی در دل، بدون شناخت طبقاتی، بر سر هر چه انسانی، آزادی و اعتراض سرمایه ستیز کارگری بود، شمشیر می کشیدند. نیروی عظیمی که می بایست و با احراز شرائطی می توانست سلاح به دست، گورکن واقعی سرمایه داری گردد، اینک با سلاح سرمایه گور خود، گور جنبش طبقه

خود، گور کمونیسم و گور هر صدای اعتراض ضد کار مزدی را می کند. گوشت و خون و استخوانش را ملاط بازسازی هارترین شکل قدرت سرمایه داری می ساخت و در این گذر به هر شرارت و انسان ستیزی روی می نهاد.

انقلاب ۵۷ ایران به لحاظ درس آموزی برای طبقه کارگر، یکی از شاخص ترین انقلابات قرن بیستم است. درس اساسی انقلاب اکتبر این بود که توده های کارگر بدون داشتن یک جنبش سراسری شورائی، آگاه ضد سرمایه داری و همپیوند با افق الغاء بردگی مزدی، بدون ذوب توهمات، افکار و باورهای عاریتی بورژوائی در کوره مشتعل این جنبش و بدون احراز توان و تدارک جامعه گردانی شورائی سوسیالیستی در پراتیک چنین جنبشی قادر به نابودی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم نخواهند شد. انقلاب چین، ویتنام، کوبا و رخدادهای مشابه به اندازه کافی درس اکتبر را تکمیل کردند، با همه اینها، انقلاب ۵۷ ایران درس هائی دیگر داشت. در اینجا تاریخ به فریاد آمد تا شاید به چند میلیارد برده مزدی دنیا هشدار دهد که عواقب فروماندگی از سازماندهی شورائی ضد کار مزدی فقط شکست انقلاب نیست. تبدیل شدن به ساز و برگ و نیروی طغیان فاجعه بارترین سونامی های وحشت و دهشت علیه هر نفس کشیدن اعتراضی هر کارگر همزنجیر نیز هست. انقلاب ۵۷ در تکمیل تجارب همه انقلابات قرن بیستمی پیش از خود با سنگین ترین هزینه ها به توده های کارگر جهان نشان داد که مشکل واقعی نه حزب بازی، سندیکاسازی و تشکیل سازمان پیشتاز، بلکه سازماندهی سراسری شورائی ضد کار مزدی خویش است. تجربه این انقلاب در تکمیل درس های همه انقلابات پیش تر قرن، یک بار دیگر طنین این واقعیت را بر تمامی در و دیوارهای دنیا کوبید که طبقه کارگر گورکن سرمایه داری است اما فقط وقتی که با سر آگاه و بیدار ضد کار مزدی گام بردارد، در غیر این صورت نه فقط این نقش را ایفاء نمی کند که چه بسا گورکن جنبش خود و عمله سرمایه برای این گورکنی گردد. همه این انقلابات با سنگین ترین غرامت تاریخی این فهم درست مادی تاریخ را هم فریاد زدند که توده های کارگر تنها در دل یک کارزار وسیع ضد سرمایه داری و شورائی است که می توانند سر بورژوازی را از روی تنه خود بردارند و با سر آگاه طبقه خویش جایگزین سازند.

جنبش کارگری دنیا دهه ها پیش از وقوع انقلاب ۵۷، خیلی تجارب پرهزینه تاریخی را پشت سر خود داشت. اما، ما بدون توجه به آن درسها، باز هم مجرد خیزش توده های کارگر و مسلح شدن آنها علیه رژیم سیاسی حاکم را طلوع فجر امیدها می پنداشتیم و با همه توان برای ظهور چنین خیزشی تلاش می کردیم. این انتظار لباس واقعیت پوشید. همچنان که در پاره ای جوامع دیگر جامه واقعیت تن کرده بود. با این تفاوت که در آنجاها زحمتکشان مسلح کارگر و دهقان، سرمایه داری دولتی را جایگزین مناسبات کهنه فنودالی می کردند و در اینجا طبقه کارگری که سالیان دراز یکی از دو طبقه اساسی جامعه بود، پیشینه حضورش در میدان جنگ طبقاتی به شروع قرن بیستم می رسید، در جامعه ای که تولید سرمایه داری از دهه ها پیش شیوه تولید مسلطش بود، یک دیکتاتوری هار بوروکراتیک

سرمایه را کنار می زد تا یک رژیم درنده فاشیستی دینی سرمایه را جایگزین آن سازد. در آن جاها انقلاب شکست خورد، اما در اینجا همراه شکست، سونامی فاشیسم، دهشت و قتل عام ضد کارگری، قانون قصاص و سنگسار و حجاب و زن کشی و احکام شریعت قرون وسطانی از آرشیو سرمایه بیرون آمد

«عالم زاده» و دهها هزار انسان آزاده و آزادیخواه، شیفته کمونیسم و دلباخته راه رهائی پرولتاریا، قربانی امواج شوم این سونامی گردیدند. عالم زاده در خط مقدم این قربانیان قرار داشت. او جزء گروه انقلابیونی بود که در سپیده دمان روز ۳۰ خرداد سال ۶۰ همراه محسن فاضل همرمز دیرینه دیگر، همسر خویش طاهره آقاجانی و کودک متولد نشده اش تسلیم جوخه اعدام شدند. پیشینه شروع مبارزه سیاسی وی به دهه ۴۰ باز می گشت. در نیمه دوم این دهه دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران بود. در همین ایام همراه رفقا علیرضا سپاسی آشتیانی، محمد باقر عباسی، عباس پاک ایمان، مبارزینی مانند برادرش محمدرضا عالم زاده، محمد مفیدی، مصطفی جوان خوشدل و عده ای دیگر، یک گروه چریکی تشکیل دادند، گروه آنان در سال ۵۱ به سازمان مجاهدین خلق ملحق شد. عالم زاده در متن تحولات سیاسی و ایدئولوژیک «مجاهدین» به بخش م. ل پیوست. در طول سالهای زندگی مخفی، در همان حال که نقشی بسیار کارساز و مبتکر در انجام کارهای تکنیکی تشکیلات داشت برای تماس و همجواری با توده های کارگر هر چه می توانست انجام می داد. او به طور خاص سراسر سال ۵۶ و ۵۷ را در کارخانه ها و در ارتباط تنگاتنگ با کارگران به سر آورد. به خانه شمار زیادی از آن ها آمد و شد می کرد. با شروع موج مبارزات خیابانی دانه این ارتباطات را وسیع تر ساخت. کمتر تجمع و تظاهراتی روی می داد که در آن حضور مؤثر پیدا نکند و این کار را در عین رعایت تمامی قرارها و شروط و موارد پیچیده کار یک تشکل مخفی انجام می داد. عالم زاده در قعر همین همجواری ها با توده های کارگر و در متن کوشش و پیکار برای تأثیرگذاری بر روند جاری اعتراضات آن ها بود که شلاق شرارت فاشیسم نوپای اسلامی سرمایه را بر کرده خود درد کشید. در آن روزها همه تقلای ما آن بود که خیل کثیر کارگران شرکت کننده در خیزش ها و شورش ها به جای غلطیدن بر ریل عوامفریبی های پلید مافیای دینی بورژوازی، از خواست های خود بگویند و شعارها و مطالبات سیاسی و اقتصادی طبقه خود را فریاد کنند. بخش دیگر تلاش ما حول محور تبلیغ سرنگونی رژیم شاه میان کارگران می چرخید. این هر دو کار به حوزه جهتگیریها و فعالیت هائی تعلق داشت که کرکسان مردارخوار خونریز دینی بورژوازی سایه اش را به تیر می زدند، پیش کشیدن آنها را نشانه اثرگذاری های چپ رادیکال می دانستند و برای شکار این چپ به هر جنایتی دست می یازیدند. عالم زاده در همان زمان و ماهها پیش از سقوط رژیم شاه، در دل سیل راهپیمایان مورد هجوم عمله و اکره فاشیسم دینی بورژوازی قرار گرفت. با وقوع قیام و ماههای بعد آن، تا زمان دستگیری از هیچ کوششی برای برپائی شوراهای کارگری در مراکز مختلف کار، شهرک های اطراف تهران و هر کجای دیگر فروگذار نکرد. در متن این کوشش ها در نیمه دوم سال ۵۹ همراه عده ای از

همرزمان به اسارت قوای سرکوب دولت اسلامی در آمد. دژخیمان رژیم آنها را به یکی از سیاهچالهای ویژه سپاه پاسداران در نقطه ای از تهران بردند. عالم زاده در روز سوم دستگیری و پیش از انتقال به اوین با شکستن قفل سلول انفرادی و چالاکي خاصی که داشت موفق به فرار شد. رژیم برای یافتن مجددش بیشترین نیرو را بسیج کرد و سرانجام چند صبحی بعد وی را دوباره دستگیر کردند. او و همسرش طاهره در طول مدت دستگیری تا روز تیرباران وحشیانه ترین شکنجه ها را تحمل کردند. هر دو پای وی زیر ضربات این شکنجه ها به حالت فلج در آمد، در تمامی مدت اسارت حتی یک بار هم اجازه ملاقات به هیچ یک از افراد خانواده وی یا همسرش ندادند.

بار همه انقلابات قرن بیستم بر شانه توده های کارگر حمل شد. نیروی فاتح انقلاب ها بورژوازی بود. طبقه کارگر در این رخدادها فقط شکست نخورد، بیش از پیش راه انقلاب کردن را هم گم کرد. عواقب انقلاب ۵۷ ایران از همه وخیم تر و فاجعه بارتر بود. آیا کارگران دنیا از این شکست ها درسی فرا گرفته اند. رفرمیسم چپ و راست و دیکتاتوری هار سرمایه تا امروز راه این درس آموزی را سد کرده است. آنچه چند سال اخیر در ایران، در خاورمیانه و شمال آفریقا روی داد حدیث هولناک دور ماندن طبقه کارگر از این درس آموزی است. واقعیت ها از همه سو آژیر می کشند که شکست های بعدی نیز در راهند. راه احتراز از تحمل شکست ها فقط یک چیز است. توده های کارگر باید خود را سراسری، شورانی، آگاه و ضد کار مزدی سازمان دهند. جز این راهی نیست. عالم زاده و شمار عظیم عالم زاده ها با کاستی های زیاد، اما با عزمی آهنین علیه سرمایه داری پیکار کردند، آنان در غیاب چنان جنبشی و رویکردی از پای درآمدند و جان باختند. بدیل تراشی اپورتونیستی برای این جنبش و اصرار بر آویختن به نهادهای سد راه عروج و برپائی این کارزار، سوای ایستادن در کنار بورژوازی، سوای هموارسازی راه شکست های آتی پرولتاریا، سوای همه این ها، کمک به سرمایه برای برنامه ریزی قتل عام های وسیع تر و عظیم تر شکست خوردگان کارگر نیز هست.

ناصر پایدار

۲۸ خرداد ۱۳۹۱